

ماتیکان گجستک ابالیش

همراه با متن پهلوی - برگردان پارسی - واژه نامه و آوانویسی

نمشته
آذر فرنیغ فرخ زادان

برگردان
ابراهیم میرزای فاطر



مجموعه و متن و سرگود

ماتیکان گجستک ابالیس

همراه با متن پهلوی - برگردان پارسی - واژه نامه و آوانویسی

نیشته:

آذر فرنیغ فرخزادان

برگردان:

ابراهیم میرزای ناظر

انتشارات هیرمند

۱۳۷۵

زبان و فرهنگ فارسی پیش از اسلام

۲۹۵
/۲
ماتیکان گجستک ابالیش ۱ همراه با متن پهلوی - برگردان فارسی
- واژه نامه و آوانویسی / نیسته آذر فرنیج فرخزادان ۱ برگردان ابراهیم
میرزای ناظر - تهران : هیرمند ، ۱۳۷۶
۷۵ ص.
واژه نامه .
فارسی - پهلوی

۱. زردشتی - پرسشها و پاسخ ها - متون قدیمی تا قرن ۱۲ . الف.
میرزای ناظر ، ابراهیم ۱ مترجم ب. عتوان.



ماتیکان گجستک ابالیش

آذر فرنیج فرخزادان

برگردان: ابراهیم میرزای ناظر

حروفستگار: محمد اشرف

فیلم و زینکد لیتوگرافی قاسملو

چاپ اول: ۱۳۷۶

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

انتشارات هیرمند، صندوق پستی ۲۳۱۲۵-۴۵۹ تهران ۷۲۶۱۰۰۷ ۶۰۱۶۶۸۶

شابک ۸- ۷۱- ۵۵۲۱- ۹۶۲

ISBN 964- 5521- 71- 8

سیاهه

عنوان	صفحه
سرآغاز	۷
نیشته‌هایی که برای این نوشته از آنها استفاده شده است	۱۱
ماتیگان گجستک ابالیش	۱۳
واژه‌نامه	۱۷
متن پازند	۷۶

• لپ • ابرجی • سرگجستک • وادلهی سلسله •

بنام یزدانِ کَرَفَه‌گران

سرآغاز

رساله پهلوی «ماتیکان گجستک ابالیش» دارای ۱۲۰۰ واژه پهلوی است، و ماجرای گفتگو بین ابالیش و موبدی زرتشتی به نام «آذر فرنیغ» پسر فرخ‌زاده است، که در دربار مأمون انجام پذیرفته، و در آن جله بزرگان مسیحی و مسلمان و قاضی دربار هم حضور داشته‌اند؛ ابالیش که در این رساله زندینک (= زندیق) خوانده شده، هفت پرسش به گونه ایراد از آذر فرنیغ درباره دین زرتشت می‌نماید، و آذر فرنیغ به پرسشهای او پاسخ می‌گوید و باعث مسرت مأمون می‌گردد؛ ابالیش سرافکنده از دربار رانده می‌شود.

از دیدگاه نامهای ایرانی، ابالیش را نمی‌توان واژه پارسی پنداشت، در نگارش پهلوی این واژه به گونه‌های مختلفی خوانده می‌شود. «ابال»، «ابالیا»، «ابالی»، «اباله»، «ابالیش»، «ابالیس»، برخی از پژوهندگان این واژه را «ابله» هم معنی کرده‌اند، دکتر پرویز خاتلری این نام را «عبدالله» خوانده؛ به باور داشت دیوستی *Usta* واژه «ابالیش» همان نام یونانی «اباریس» است؛ ولی این واژه باید از ریشه «ابلیس» عربی گرفته شده باشد؛ چون زرتشتیان آن زمان ابالیش را جزو خود نمی‌شمردند، بدین روی به او عنوان گجستک، یعنی ملعون را داده بودند، که در مورد اسکندر و اهریمن به کار می‌رفته است.

اما آذر فرنیغ که نامش در این نبشته آمده، از پیشوایان مزدیسنان بوده، که در نوشته‌های پهلوی بویژه دینکرد، دادستان دینک و شکند گمانیک و چهارده، بعنوان مقدس و دانشمند و

بزرگترین پیشوای بهدینان یاد گردیده، و چنین برمی آید که در قرن هشتم تا اوایل قرن نهم میلادی می زیسته است، و بی گمان این رساله، یعنی «مانیکان گجستک ابالیش» هم از نوشته های وی می باشد.

در کتاب «فرزانگان زرتشتی»، رشید شهردان مؤلف و گردآورنده بخش مهم دینکرد را آذر فرنیغ می داند که با منوچهر معاصر بوده، و در زمان مأمون (۲۷۲-۲۵۲ یزدگردی) در حضور وی با ابالیش مباحثات مذهبی داشته است.

زمان این گفتگو را می توان در حدود (۲۱۸-۱۹۸) هجری، یعنی زمان خلافت مأمون در بغداد دانست، و نیز می توان آن را در حدود ۲۰۲ هجری برابر با ۸۲۸ میلادی، یعنی زمانی که مأمون پس از مرگ وزیرش فضل ابن سهل، که بیشتر به مباحثات مذهبی می گذرانید گمان نمود.

نیز یکی از نویسندگان اسلامی به نام ابوالمعالی محمد بن عبیدالله، که در نیمه قرن یازدهم میلادی می زیسته، در کتاب بیان الادیان داستانی را بیان می دارد که همانند گفت و شنود گجستک ابالیش با آذر فرنیغ می باشد؛ ولی مؤلف مسلمان به سبب دوگانگی دید دینی از مباحثه نتیجه برخلاف می گیرد، یعنی مرد مانوی در پاسخ فرو مانده و به فرمان مأمون کشته می شود، و چون این گفتگو با مناظره گجستک ابالیش و در آذر فرنیغ نزدیکی و همسانی دارد، با هم آن را همی خوانیم.

به روزگار مأمون چنان بود که دستوری داده بود تا پیش او همه مذاهب را مناظره کردند تا مردی بیامد متکلم که مذهب ثنوی (= مانوی) داشت و بر این مذهب مناظره می کرد. مأمون فرمود متکلمان و فقهای اسلام را جمع آوردند از جهت مناظره او. آن مرد چون در سخن آمد گفت عاملی بینم بر خیر و شر و نور و ظلمت و نیک و بد هر آینه هر یک را از تضداد باید که صانع دیگر باشد، چه خرد واجب نکند که یک صانع نیکی کند و همو بدی کند و مانند این صحبتها گفتن گرفت. از اهل مجلس بانگ برخاست یا امیرالمومنین یا چنین کس مناظره جز به شمشیر نباید کرد. پس مأمون یک زمان خاموش بود، آنگاه از او پرسید که مذهب چیست. جواب داد که مذهب آن است که صانع دو است یکی صانع خیر و یکی صانع شر و هر یکی را فعل و صنع او پیدا است، آن که خیر کند شر نکند و آن که شر کند خیر نکند، مأمون گفت هر دو بافعال خود قادرند یا عاجز؟ جواب داد که هر دو بافعال خویش قادرند و صانع هرگز عاجز

نباشد، مأمون گفت الله اکبر، صانع خیر خواهد که باو باشد و صانع شر نباشد، یا صانع شر خواهد که صانع خیر نباشد، بخوامت و مراد ایشان باشد یا نی؟ گفت نباشد و یکی را بر دیگری دست نیست. مأمون گفت پس عجز هر یکی از این دو ظاهر گشت و عاجزی خدای را نباشد. آن ثنوی (= ماثوی) منحیر ماند، آنگاه فرمود تا او را کُشتند. همگان بر مأمون ثنا گفتند. باید دانست که در ادبیات مزدیسنی از این گونه رسالات گفتاری و مباحثه‌ای بسیار بافت همی گردد، چنان که به جزء این رساله در کتاب پنجم دینکرد آذر فرنیغ سی‌وسی پرسش «بوخت ماری» را که به دین ترسائی (= مسیحی) گرویده بود، در مناظره‌ای پاسخ داد و حریف از پاسخ گوئی باز ماند. و همچنین نوشته‌های پارسی در دست است. که می‌توان این گونه مناظره‌ها را در آنها پیدا نمود؛ همانند کتاب سیاست‌نامه نگاشته خواجه نظام‌الملک، که مباحثه موبد زرتشی با مزدک بامدادان در آن اشاره شده است و نیز دو متن دیگر پارسی هم در این زمینه در دست می‌باشد؛ یکی مباحثه بین دستور زرتشی و ققیه سلمان درباره هر مزد و اهریمن و دیگری رساله‌ای با نام «علمای اسلام».

رساله مانیگان گجتنک ابالیس برای نخستین بار متن پهلوی و پازند آن بوسیله خاورشناس نامی «بارتلمی Barthélemy» به فرانسه در سال ۱۸۸۷ میلادی چاپ و منتشر شده است.

ولی در سال ۱۹۳۶ میلادی برای بار دوم بوسیله «انکلسریا» با یادداشتها و ترجمه انگلیسی به وسیله «هومی چاچا Homi Chacha» به چاپ رسید، و برگردان پارسی آن بوسیله صادق هدایت به سال ۱۳۱۸ خورشیدی در تهران منتشر گردید؛ اکنون نگارنده، این رساله را از روی متن پهلوی آن به پارسی برگردانیده‌ام و کوشش کرده‌ام که واژه به واژه برگردانیده شود، تا خوب گوهری متن بر جای ماند، ناگفته نماند که در آوانویسی کوشیده‌ام که به روش کهن آوانویسی گردد، تا شاید به گویش کهن ساسانی نزدیک‌تر باشد.

در فرجام این سرآغاز، اگر در موشکافی تیزبینانه خوانندگان دانشمند، نادرستی در برگردانیدن ترجمه یافت گردید؛ پوزش همی خواهم، و خواستار راهنمایی ایشان، در درست‌نویسی همی باشم.

ایدون باد - ایدون تر باد

روژ دین - ماه خرداد - سال خورشیدی ۱۳۷۳

در سرزمین توس (= مشهد) - ابراهیم میرزای ناظر

الفبای لاتین که در این کتاب به کار رفته
و معادل پارسی آن

a	آ	m	م
ā	آ	n	ن
b	ب	ō	اُبلند
č	چ	o	اُکوتاه
ē	اُبلند یا مجهول	r	ر
f	ف	š	ش
d	د	p	پ
g	گی	s	س
γ	غ	l	ت
h	ه	u	او
ī	ای کوتاه	w	و
j	ج	x	خ
k	ک	y	ی
l	ل	z	ز
e	اِ	ž	ژ

الفبای پهلوی و ترتیب ابجدی آن

𐭠	a, ā, h, x, 𐭡
𐭡	b
𐭢	e, i, γ, d, j, g
𐭣	o, u, v, r, n
𐭤	z
𐭥	k
𐭦	l, r
𐭧	m
𐭨	s
𐭩	š
𐭪	b, f, p
𐭫	j, z, ž, č
𐭬	š
𐭭	d, t

نېشته‌هائی که برای این نوشته از آنها استفاده شده است

- ۱- تاریخ فرزندگان زرتشی - نگارنده و گردآورنده، رشید شهردان، سازمان انتشارات فروهر - ۱۳۶۳.
- ۲- تاریخ زبان فارسی - دکتر محسن ابوالقاسمی - سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها ۱۳۷۳
- ۳- چيستا - سال هفتم، دی ماه ۱۳۶۸ - ص ۴۷۳ - ۴۷۸ - ترجمه نگارنده
- ۴- زبان و ادبیات پهلوی - ج. ناوادی، ترجمه. س. نجم آبادی - انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۵۳.
- ۵- سیاست‌نامه - تألیف خواجه نظام‌الملک طوسی - به تصحیح عباس اقبال - انتشارات اساطیر ۱۳۷۳.
- ۶- فرهنگ پهلوی آبراهامیان
- ۷- فرهنگ فارسی به پهلوی - تألیف دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۵۸.
- ۸- گفتاری دربارهٔ دینکرد - نگارش محمدجواد مشکور، سازمان انتشارات فروهر.
- ۹- مروج الذهب - تألیف حسین معودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۵.
- ۱۰- واژه‌نامه گزیده‌های زاداسپرم - تألیف مهرداد بهار - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - ۱۳۵۱.
- ۱۱- واژه‌نامه شایست‌نشیست - تألیف دکتر محمود طاووسی - انتشارات دانشگاه شیراز - ۱۳۶۵.

12- Gajastak abalish, by, Homi. F. Chacha Bombay - 1936.

13- Das farhang i pahlavik, von. Heinich. F.T. Junker Leipzig 1955.

ماڻهو ۽ ڏور سگهيد
ماڻهڪان گجستڪ اباڻيش

به نام یزدانِ کَرَفَه‌گران

ایدون گویند، که گجستگ ابالِه زنده یک (= زندیق) از استخر^(۱)
 بود، مردِ نیک‌روان دوست بود، و روزی گرسنه و تشنه
 به آتشگاهِ پشت آمد (= رفت)^(۲) که واج گیرم^(۳) اینجا کسی
 نه بود که واج دادی، و بیرون یامد و مردی که
 خشم به تن مهمان بود، به پذیره (= استقبال) (او) آمد؛ او گفت که:
 چه (را) باید این (گونه) ورزیدن، و به آن مردم نیکی کامه بودن
 که مردی چون تو فراز رسد؛ او را واجی ندهند
 و ست و خوار و بی‌آزرم دارند.

۱. شهری بوده در نزدیکی تخت جمشید کنونی.

۲. در متن پشت نوشته شده، در اینجا منظور وارد شدن از درِ پشتِ آتشکده است.

۳. دعای کوتاهی است که در موارد مختلف زیر لب زمزمه می‌کنند، در اینجا مقصود هدیه گرفتن است.

abālih fratōm dēn ohrmazd nām būt uš mēnišn višōpt u xēšm andar tan
dvārast uš dast hač kārkipak [yazīšn i yazdōn kartan] apāč dāšt ō hamōgēn
dānākān i vēh dēnān u tāzikān u yahūtakān tarsākān i pārs [ērōcēn] rās ō
bakdāt u dar i mamōn amēr mōmanēn girapt u mamōn i amēr i mōmanēn
framūt ku hamōgēn dānākān i xvēs u ān-ič i yahūtakān tarsākān e pēs xvāst
hēnd u abālih ērōcēt u pas hač framān amēr mōmanēn ātur franbāy farrōx zātān
cēgōn hudēnān pēšopāy bōi kādik vazōrg framātār u xvatmamōn u abālih āknēn
nišast

12 K₂₀, Bth. 𐭪𐭫. 13 Thus K₂₀, Bth.; for 𐭪𐭫𐭪𐭫; TD 𐭪𐭫𐭪𐭫. 13a Thus TD; Paz. 𐭪𐭫𐭪𐭫; K₂₀ 𐭪𐭫𐭪𐭫; Bth. 𐭪𐭫𐭪𐭫. 14-14 Thus TD; K₂₀ omits; Bth. has 𐭪𐭫𐭪𐭫𐭪𐭫𐭪𐭫𐭪𐭫 in Pazand. 15 K₂₀, Bth. 𐭪𐭫𐭪𐭫. 15 Thus K₂₀, Bth.; for 𐭪𐭫𐭪𐭫 or 𐭪𐭫𐭪𐭫. 16a Bth. 𐭪𐭫𐭪𐭫𐭪𐭫. 17 Thus Bth.; K₂₀ 𐭪𐭫𐭪𐭫 altered to 𐭪𐭫𐭪𐭫; TD 𐭪𐭫𐭪𐭫. 18 K₂₀, Bth. prefix 𐭪. 19 𐭪 added and struck off in K₂₀ after it.

اباله نخست «دین هر مزده» نام بود، متش («اندیشه») او آشت،
و خشم اندر تن دوراست^(۴)، او دست از کار گرفته
[بزشن یزدان کردن] بازداشت، راه بغداد و درگاه
امیرالمؤمنین (پیش) گرفت (تا با) همگی دانایان بهدیان و تازیگان^(۵) یهودان
و ترسایان^(۶) پارس ایزدیند (=مباحثه، مجادله کند)
و مأمون امیرالمؤمنین فرمود که همگی دانایان خویش
و آن نیز که یهودان، ترسایان؛ به پیش خواستند (تا با)
اباله [ایزدیند، و پس از فرمان امیرالمؤمنین، آذر
فرنیغ، فرخزادان، چون خوب دینان پیشوا بود، کادی^(۷)
بزرگ فرماندار و خود مأمون و اباله با هم نشستند

۴. به معنی هجوم بردن است، که واژه‌ای اهریمنی است.

۵. عربان، مسلمانان ۶. مسیحیان

۷. همان واژه «قاضی» است، چون در زبان پارسی میانه واژه‌های «ق» و «ض» وجود ندارد «کادی» ترشته شده

۱۴۵. ۱. سترک-سے ۱۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰ کو ۱۰۰۰۰۰ سے
 ۲. ۱۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰ کو ۱۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰ سے

۱۴۶. ۱. ۱۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰ سے
 ۲. ۱۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ سے

۱۴۷. ۱. ۱۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰ سے
 ۲. ۱۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ سے

۱۴۸. ۱. ۱۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰ سے
 ۲. ۱۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ سے

hēnd u abālih] gōpt ku magūpat nazdast id pūrsih ayāp man magūpat gōpt id
 pūrs id man vkrām.

1

pūrsit gajastak abālih ku magūpat ap u ātas ke dāt magūpat gōpt ku
 ohrmazd

abālih gōpt ku pas ēm āksen zatāt id ap(ē)zatar hēnd magūpat gōpt ku ākas
 dānīšak havēi ku hēep-s nēst i ohrmazd avatāy tēc dāt u gajastak ahreman i
 droyand

20-20 Bth. gives Paz. ۱۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰ سے
 ۱۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ سے
 ۱۰۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ سے

TD has ۱۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰ سے
 ۱۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ سے ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ سے

21 Thus K₂₀, Bth.; for ۱۰۰۰۰۰۰; TD ۱۰۰۰۰۰۰.

1-2 TD omits leaving blank space. 3 K₂₀ prefixes ۱. 4 K₂₀ TD ۱۰۰۰۰۰۰
 from which the first ۱ is rubbed off. 5-6 K₂₀ torn ۱... ۱۰۰۰; Bth. ... ۱۰۰۰; TD
 ۱۰۰۰ ۱۱۱. 7 Thus TD; K₂₀ torn; Bth. ... 8 Bth. ۱۰۰۰. 9 K₂₀ inserts ۱۴ above
 the line; Bth. adds ۱۴. 10 K₂₀ inserts above the line. 11 K₂₀ adds ۰.

و ابالہ | گفت کہ: موبد نخت نو پرسی یا

من، موبد گفت: نو پرس تا من و بیچارم^(۱۹)

۱

پرسید گجسٹک ابالہ کہ: موبد آب و آتش (وا)

کہ آفرید

موبد گفت کہ: هر مزد،

ابالہ گفت کہ: پس چرا ہم (وا) زنند و تباہ کنندہ اند

موبد گفت کہ: آنگاہ داشی بود، کہ هیچ چیزش

نیست کہ هر مزد خدای، فراز آفرید، و گجسٹک اهریمن دروند

بهش پتاره^(۹) نه بُرد (همچنین) به آب و آتش؛ خویدی (= رطوبت، تری) به آب
و سوزندگی (به) آتش (داد). چون به هم رسند، آن دروج که با
آتش (است)، به آب رسد؛ همانند پدر و پسر، که ایشان را هر
یک دشمنی هست، (و ایشان را) گرفتار دارند، چون به هم رسند،
آن دشمنی که با پدر (است)، پسر (را) زند، نه شاید^(۱۰) گفتن
که پدر به پسر خویش زنش کرد.
مامون امیرالمومنین، آن سخن پسندید و به خوب
داشت و رامش بسیار پذیرفت.

۲

گجستک اباله [دیگر] این پرسید که: آب و

آتش سوزنده، که ایشان (را) زنند، گناه آن بیشتر است، از آن که ایشان نسا^(۱۱) بهش [بزنند]، به جای به مانند^(۱۲)

موبد گفت که: آب به آتش (بُردن) همانند (است) چون گاوی با اسبی که از رمه خویش بیرون به آورند، به رمه

گوسپندان بزنند و آنجا گیاه و خودش پیابند و پناهی ازش کنند، و چون نسا بهش بزنند، چون که او را به رمه شیران

گرگان (بزنند)، ایشان را زنند و کُشتند، به او بارند (=بلعند، فرو بزنند)

۱ مامون امیرالمومنین، پسندید.

۳

سدیگر [این] پرسید که: زخم [و] پا دافره^(۱۳) که به

۱۱. لاشه، مُردن

۱۲. معنی واژگان را این گونه هم می توان نوشت «گناه تباه کردن آب و آتش سوزنده را بیشتر است. یا آن که نسا به آنها بزنند (که در حالت) باقی می ماند»

۱۳. کبیر و پادانین بدی

مردم (کنند) هر مزد فرماید، یا اهریمن؛ چه این که زنش
و کشتن [او] زخم و پادافره، پس آنگاهشان خدایان برای گناه
(به) مردمان کنند و دست بُزنند، به چوب زنند، پس آنگاهشان
فرمان اهریمن کرده باشند، که ایشان، مردم (را) هر مزد
پادافره^(۱۳) کند؛ به کدام خرد سزد باوریدن، و اگر
هر مزد پادافره فرمود، پس آنگاه ما (را) از اهریمن در ماندگی نیست
موبد گفت که: دادستان^(۱۴) این، آن گونه همانند (است)، چون فرزندی
که انگشت (او را) ماری گزید و پدر برای این که زهر به همه تن (او)
نرسد، فرزند نه میراد، انگشتِ فرزند (را)

رڼو وړو سره په دې سټو ا ځای په دې سره په دې سره
 په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره
 په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره
 په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره
 په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره
 په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره
 په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره
 په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره

۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰

IV

په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره
 په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره
 په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره
 په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره په دې سره

borēt pitar rāy nē a-dān u dušman apāyēt dāšt bē pat dānāk u dōst bē
 hamgōnak magūpatān dastvarān dātvarān ka xvat martōmān vinās kunēnd
 ruvān rēš kunēnd u rūs pahlōm ahuvān bandēnt jātak i ān rāy ku-šan ruvān ō
 dast dēvān druvandān ma rasāt gētīgihā ān pātafrās kunēnd nē pat a-dān u
 dušman bē pat dōst u nēvakih kāmāk apāyēt dāštan

mamōn u kadik ofd pasandēt.

IV

čahārom čn porsit ku dast pat gōmēz šustan pāktar ku. pat āp čē agar
 gōmēz pāktar ast dīdgar bār pat āp nē sačēi šustan.

16a TD ۱۲. 16 Thus K₂₀; TD ۱۲۱۲; Bih. ۱ ۱۲۱۲. 17 K₂₀ ۱۲۱۲.
 with the second ۱۲ corrected to ۱۲. 18 K₂₀ repeats at the beginning of the new
 line. 19 K₂₀ ۱۲۱۲. 20 TD ۱۲. 21 K₂₀, Bih. ۱۲۱۲.

بُرید، پدر را نه نادان و دشمن (نه) باید پنداشتن، بلکه
 دانا و درست (باشد)، همانگونه موبدان، دستوران، داوران (را)
 بلکه دوست و نیک کامه باید پنداشتن
 چون مردمان گناه کنند، روان ریش کنند و راه
 بهترین زندگی (= بهشت)، جاده آن را (بر) خود بندند، گیتیانه (= بگونه جسمانی)
 (آنان را) پادافره کنند، که روان ایشان بدست دیوان و دروجان مرصاد
 مامون و کادی، افد (= شگفت) پسندیدند.

۴

چهارم این پرسید که: دست به گمیز شتن پاک تر (است یا)
 که به آب، چه اگر گمیز پاک تر است، دیگر بار به آب
 نه سزد شتن.

موبد گفت که: شما چون اندر خانه سرگین، چیزی که
گندی و ریمن^(۱۵) گردد آید، خویشتن برید، یا به
بندگان فرماید تا به بَرند

اباله و مامون امیرالمومنین [و] کادی گفتند: که هیچ
چیز، به آن آئین، هر کس به بنده فرماید پرهیختن.^(۱۶)

موبد گفت که: ما به شب چون دروچ نسرولشت^(۱۷)

به تن رسد، نخست به آن گمیز، یا به آب تن تخم (= تم تمومه - نیم - آب نباتی - ساقی)
فرمائیم بُردن، نه به آبِ او یَرُو (= خالص) پاک، از این رو که
نسرولشت به تنِ هر کس به رسد و هر کس،

همداستان^(۱۸) (است). چه یهودان، تازیگان، ترسایان، هر کس بامداد
چون از بستر برخیزد، دست [و روی] نشوید، نماز

۱۵. کثافت، نجاست

۱۶. پاک کردن

۱۷. پلیدی

۱۸. موافق.

ایزد، ستایش یزدان نه کند، و دست به هیچش خورش
(به) کار نه گیرد، و اگر کس گیرد (او را) گناهکار و نادان
دارند (= دانند)

مامون امیرالمومنین پسندید، به خوب داشت و رامش
بسیار پذیرفت.

۵

پنجم این پرسید که: نماز به آتش بهرام بُردن
و (یا) آیفِت^(۱۹) ازش خواستن که: دِه به من ای آذرِ هرمزد
پسر تیز خواری^(۲۰) تیز سرایشی^(۲۱)، تیز زیوشنی^(۲۲)؛ که چگونه
[این] آشنا(ست)، که آتش خود ایدون نزار و ناتوان
و درویش (= تنگدست)، که چون مردم، روزی خورش هیزم (به او) ندهند

۲۰. آسایش بسیار

۲۲. زندگی دراز

۱۹. حاجت، همراد

۲۱. پشتیبانی بسیار

به میرد، از او که به خویشتن، شاید آیفِت
 (از) او (آیفِت) خواستن خردمندانه نیست.
 موبد گفت که: دادستانِ این آنگونه همانند (است)، چون
 شهرستانی (که) همه (گونه) پیشه (ور) اندر (او) اند، از آهنگر و کفشگر
 و دروگر و درزی و کفش‌کار، از آهنگر خواهش کند (که)
 آهنگر که دست‌افزارِ مرا به ویرای (= آماده کن)، تا من موزه (= کفش) ترا
 خوب (درست) کنم، کفشگر موزه درزی دوزد، دوزی جامه
 کفشگر ویراید، همانگونه آتش به تن کردگی نیازمند
 است به ما، به وندادن^(۲۳) زوهر و بوی^(۲۴) و هیزم
 و مانیز به مینو کرداری، به زدنِ دروج نامرئی،
 چون بیماری و تب و آفت و خشم، نیازمندیم به

سرس-سرس-او کس و کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس
کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس

ا کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس
کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس

VI

سرس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس
کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس
کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس
کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس
کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس

کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس کس-کس 151r.

šlaš hamgōnak xvatāyān niyāzōmand ō bandakān bandakān niyāzōmand ō
xvatāyān

u mamōn amer i mōmanēn pasandēi pat xup dāšt ramīšn i vas hač-š
patraft.

VI

šašom ēn pūrsit ku ēn rošan pētāk ku har kas hamdūtastān ku tan i ahlavān
frārōn kunīšnān pāktar u apēčaktar ku ān i druvandān vināskārān ašmāh gōvēt
ku nasāy i druvandān pāktar anērān vināskārān pāktar ku ān ahlavān u ēn vas
apēčim u apatiraptāk ast.

mangūpat gopt ku hangōšētak ēn čiš nē ēlōn čēgōn

81 Thus K₂₀, Bth; better کس. 82 Better کس. 83 K₂₀, Bth. کس.

1 Omitted in Pkz. and TD; better omit. 2 Thus TD; K₂₀, Bth. کس.

آتش، همانگونه (که) خدایان نیازمندند به بندگان، بندگان
نیازمندند به خدایان
و مامون امیرالمومنین پسندیده، به خوب داشت، رامش
بسیار ازش پذیرفت.

۶

ششم این پرسید که: این روشن پیدا است که هر
کس همدادستان (است) که تن اشوان^(۲۵)، فرارون گُشتنان^(۲۶) پاک تر
و اویژه تر که از آن دروندان، گناهکاران؛ شما گوئید که
نسا دروندان انیران گناهکاران^(۲۷) پاک تر، که (از) آن
اشوان، و این بی چم (= بی دلیل، بی منطق) و ناپذیرفته است.
موبد گفت که: هنگوشیده (= همانا) این چیز، نه ابدون چون

۲۶. بسیار پرهیزگاران

۲۵. پاکان، پرهیزگاران

۲۷. گناهکاران بیگانه، منظور گناهکاران ادیان دیگر است

شما اندیشید، چه دروندان، که به میرند، آن دروج که به
 زندگی با (ایشان) بود، (ایشان را) گیرد، به دوزخ (ایشان را) رهبری کند، نزدیک
 اهریمن، نسا (با) دروج نیست، (او) پاک (است)، و اشوان، فرارون
 گنشان چون به گذرند (= بمیرند)، امشاسپندان روان (ایشان را) گیرند، به
 پذیرند، باز به پیش هر مزد خدای بَرزند، آن دروج
 نسرشت که با نسا بود، به خانه تن مهمان بُود
 و آن نسا (را) ریمن کند؛ همانند دشمنی که به شهرستانی آمد
 و اگرشان (= اگر ایشان را) شهریارِ آن شهرستان به دست آید، گیرد،
 بندد، نزدیکِ شهریارِ خویش بَرَد، و اگرشان
 شهریارِ آن شهرستان گرفتن نتوان، ناامیدوارانه
 به همان شهرستان اندر شوند (= داخل شوند) و شهرستان ویران کند

مامون امیرالمومنین، چون آن سخن اشنود، بسیار پسندید
او افد مهت (= شگفت نماید)

۷

هفتم این پرسید که: کُشتی بستن چم (= سبب) چه (هست)، اگر
به کُشتی بستن کُرفه بُود، آنگاه خران و شتران و اسپان
پیش تر، به بهشت شوند، که شب و روز هفت بار
تنگ به اشکم بسته دارند

موبد گفت که: چیز بی چم (= بی علت) نیست، به نادانان و دوش
آگاهان^(۲۸) بی چم سهد (= بی جهت نماید)، که نا آگاهند، که چم (هر) چیز (را) نه
دانند و چم (هر) چیز روشن نیست، به تو، من روشن کنم؛ ما
ایدون گوئیم چنان که ما را گروهش به دو بُن دهشی (= دو بنیاد) بی پیمان (= بیکران، نامحدود)

(معتقدیم) به آن که تن (ما) خود (از آن) پیدا شده است، بهر و هر مزدی
 روشنی و گر زمان است، به هنگوشیده ابدون (است)، و هر چه
 زبر (عبالای) نیمه تن (است)، چون [گوشن]^(۲۹)، اشوشن^(۳۰) [وینش] و هبنوشن^(۳۱)
 جای خرد و جان و اخو^(۳۲)، و هوش و ویر^(۳۳) و آسن خرد^(۳۴)
 و گوشو سرود خرد^(۳۵)؛ جای یزدان و امشاسپندان و چون
 مردم نیمه زبر (را) هنگوشیده که بهشت دارند (= پندارند)

۲۹. گویانی

۳۱. بویانی

۳۳. حافظه

۳۵. خرد اکنایی

۳۰. شنوائی

۳۲. خرد آگاهی

۳۴. خرد عزیزی

بُن دهش (آن، این) چم است و نیمه زیرین، هست چون گندگی ها،
و ریمنی، جای آمیزش و سرگین گندگی، همانند (است)، و گریته^(۳۶)
جای اهریمن و دیوان و اگر کسی آشکار دارندش
بُن دهش گیرند و به آهو (= به عیب) برنگرند، و کُشتی سامان کار (= تعیین کننده حد)
است، تان (= تن ها) (را) بدین روی کُشتی خوانند، چهاش تن (را) به دو کُست (= سر،
جانب)
به پیدا شده است (= جدا کرده است)، همانگونه چون شما جای نشست (را) از
آن (جای) گمیز (= ادرار) پیدا شده است (= جدا کرده اید)، و این (همانند) دیواری به میان
برایستند
مأمون امیرالمومنین و کادی پسندیدند، به خوب داشتند،
رامش بسیار پذیرفتند
پس اوشان به اباله گفتند که: شو چها ت (= چه تو)

ایریختن (= مناظره کردن) نه توان، چه هر چند بیش پُرسی نیکوتر
و روشن تریبی چمی تر (= منطقی تر) ویچار د
دروند اباله، کاسته (= تحقیر شده)، شکسته و بسته و سرافکنده
[و مات] همانند بود

انوشه روان باده، آذر فرنِیغ فرخ زادان که گجستک
ابالیش را شکست (داد)، ایدون باده، ایدون تر باده، ورج (= بزرگی)
و فرّه افزایاد، هر مزدِ خدای را با امشاسپندان و دیگر
ایزدان، و زده و شکسته و نفرین باده، (به) آن گناک مینو، دروند
نادان، دوش دان، فریفتار، با دیوان و دروجان و جادوگان
پریان و ساستاران [و گناهکاران]

فرجامید به درود، شادی، رامش

واژه‌نامه

a - ا

ا، نویه نخست الفبای پارسی میانه (= پهلوی) است، این نشانه صداهای، (فتحه) ā = آ، x = خ، h = ه را دارد گاهی هم ترکیب سه نویه g، y، z، و یا d با یکدیگر است، این دیس برابر با نویسه‌های ا، یا ه یا و یا ی اوستایی است.

ا نشانه نفی است، در سر واژه آید و آن را نفی سازد؛ همانند *apāt/ratak* ناپذیرفته، *apatmān* بی‌پیمان -

apālayavand ناتوان

pit، B، پدر - [٧]

abāh، B، ابالی، اباله [ابالیش] [١]، [١٢]

abāla، B، ابال، اباله [ابالیش]

pitār، B-ytl، پدر - [٧]، [١١]

adān، 'd'n، نادان - از فعل دانستن، دانستن،

سر
سر
سر
سر
سر

$$[YV]^T d[YV]$$

	[۲۵]۷ نادان - [d'n'n , dānān]	(جمع واژه بالا)؛
	+ eg-mān' 'DYN-m'a:	آنگاه مارا- [۱۱]۶
	+ eg-sān,	'DYN-š'n: آنگاهشان- [۱۱]۳
	hēc-š, hycš	هیچش- [۱۷]¹، [۵]۷
	viraistan ، HYMNN-stn'	باوریدن- [۱۱]⁵؛ از ریشه اوستایی √ voro ، √
	ēraxtan ، 'ylhtn	ایریختن، مجادله کردن- [۳۱]¹
	erast ، 'ylt	ایریخت، مجادله- [۳۱]³
	oroxtom ، erōcēntan ، iritom	اورستا، ع(د)گانهها د(و)رود(ه)
	erōcēntan ، 'ylwcyntytn'	ایروچنتین، مجادله کردن، مباحثه کردن
	erōcētīl 'ylwcynty	ایروچنید، مجادله کند، مباحثه کند- [۳]۶
	xəšm ، hyšm	خشم- [۱]۶، [۱۹]¹¹؛ اورستا، سوع سو(م)ع
	eiton ، 'ytwn ^t	ایدون، این چنین- [۱]²، [۲۱]¹⁰، [۲۵]¹⁰، [۳۱]۶
	eitonar ، ytwnt' ⁱ	ایدون تر- [۳۱]۶
	aħremān 'hlmn	اهریمان- [۵]⁸، [۱۱]¹، [۲۳]³، [۲۹]³
	apra. mainyu ،	اورستا، سد(و)سد(و)د(و)، و
	aħlavān' 'chlwb'n	اشوان، پاکان، پرهیزگاران- [۲۱]۶
	ahu 'hw	اخو، خود آگاهی- [۲۷]⁴؛ اورستا، سد(و)سده سد(و)ده
	aħuvān 'hw'n	اخوان، زندگی- [۱۳]⁴
	ku 'YK	که- [۱]³، [۵]²، [۷]⁹
	ku-šan 'YK š'n	که ایشان- [۱۱]⁴، [۱۳]⁴
	kas 'YSŠ	کسی- [۱]³، [۱۵]⁹، [۱۵]¹، [۲۱]⁶، [۲۹]³-(ووب)
	hasť/ast 'YT	است، هست- [۷]⁴، [۱۳]⁹، [۲۱]⁹، [۲۵]⁴
	azār ، 'pyl	زیر- [۲۹]¹؛ اورستا، سد(و)سد(و)د(و)
	azapar ، 'cpt	زیر- [۲۷]³؛ اورستا، سد(و)سد(و)د(و)

سوڻ	āknēn ، 'knyā	با هم - [۱۲] ۵ [۵]
مڙ	ma ، 'L	م، حرف نفی - [۱۳] ۵ [۱۳]
امھرا سڀدان	amahraspandān ، 'mhrspnd'n	امھرا سڀدان - [۲۲] ۴ [۲۷] ۵
	amokā sponta ،	[۳۱] ۷ [۳۱] ۷
ڪھ	Ka ، 'MT	ڪھ، چون - [۷] ۲ [۱۱] ۹ [۱۵] ۱ [۱۵] ۱
		[۲۷] ۵ [۱۷] ۱
ڪھ ڪھ	ka-š ، 'MT-š	ڪھ، ڪھ، ڪھ - [۹] ۶ [۹] ۶
ڪھ ڪھ ڪھ	ka-šan ، 'MT-š'n	ڪھ، ڪھ، ڪھ - [۹] ۱ [۹] ۱
ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ	amēr i mōmanēn ، 'myl-y-mwmmnyo ۱	امير المومنين [۳] ۵ [۳] ۵
		[۲۹] ۸ [۲۵] ۱ [۲۱] ۳ [۱۷] ۴ [۱۵] ۴ [۹] ۸ [۷] ۷ [۳] ۶
ڪھ ڪھ ڪھ	an-ērān ، 'n'yl'n	انيران، غير ايراني، ييگانه - [۲۱] ۸ [۲۱] ۸
ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ	an-ōmētihā ، 'n'wmytyh	ناميدوارانه [۲۳] ۱ [۲۳] ۱
		[۲۳] ۱ [۲۳] ۱
ڪھ ڪھ	an-āzarm ، 'n'clm	بي آزم - [۱۱] ۹ [۱۱] ۹
ڪھ ڪھ ڪھ	an-ākās ، 'n'k's	نا آگاه - [۲۵] ۸ [۲۵] ۸
ڪھ ڪھ ڪھ	angūst ، 'ngwst ۱	انگشت - [۱۱] ۹ [۱۱] ۹
ڪھ	an ، 'NH ۱	من (فاعلي) - [۱۷] ۷ [۱۷] ۷
ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ	andōsak ruvān ، 'nwšk lwb'n	انوشه روان - [۳۱] ۵ [۳۱] ۵
	urvan + andōsarh ،	
ڪھ ڪھ ڪھ	martom ، 'NšWT	مردم - [۱۱] ۱ [۱۱] ۱ [۱۷] ۱ [۲۷] ۶ [۲۷] ۶
ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ	martomān ، 'NšWT-'n	مردمان - [۱۱] ۱ [۱۱] ۱ [۱۷] ۱ [۲۷] ۶ [۲۷] ۶
ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ	a-patiraftak ، 'ptylptk	نا پذيرفته - [۲۱] ۹ [۲۱] ۹
ڪھ ڪھ ڪھ	a-patmān ، 'ptm'n	بي پيمان، ييكرانه، نامحدود - [۲۵] ۱ [۲۵] ۱
ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ	a-pātāyavand ، 'p't'ywnd	نا توان - [۱۷] ۹ [۱۷] ۹
ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ ڪھ	bantān ، 'SLWN-in ۱	بستن، از ريشه اوستائي، [۲۷] ۶ [۲۷] ۶
		[۲۷] ۶ [۲۷] ۶

مدودند	'SLWN-d ، bandēnd ، بندند - [۱۳] ^۴ ؛ (یغند) - [۲۳] ^۵
مدودنوم	(متن؛ ژودنوم) : 'SLWN-yi ، bandēi ، بندد - [۲۳] ^۹
مدید	'š ، aš ، اش - [۲۹] ^۳
مدودوچند	'HŠKHWN-ni ، vindātan ، بدست آوردن، یافتن؛ از ریشه اوستایی √vid ، vīd ، (۱۱۳۱۱۱۱۱) - [۱۹] ^۹
مدودوچند	'HŠKHWN-yi ، vindēi ، بدست آورد - [۹] ^۵
مدودوچند	'škwmb ، aškōmb ، اشکم، شکم - [۲۵] ^۶
مدودوچند	'šnw ^۱ pšn ، ašnobīšn ، اشتوشن، شنوائی - [۲۷] ^۳
مدودوچند	'šnwīn ، ašnūtan ، اشنودن، شنیدن
مدودوچند	'šnwt ، ašnōi ، اشنود، شنید - [۲۵] ^۱
مدودوچند	'wbš ، aviš ، بهش، به او - [۹] ^۲ ، [۹] ^۶
مدودوچند	'whrmzd ، ohrmazd ، هرمزد - [۱۱] ^۴ ؛ [۱۷] ^۷ ؛ اوستا - ، مدودوچند ahura. mazdā
مدودوچند	'whrmzd hwt'y ، ohrmazd xvatāy ، هرمزد خدای - [۱۳] ^۷
مدودوچند	'whrmzd yh ، ohrmazdih ، هرمزدی - [۲۷] ^۱
مدودوچند	'wp'lin ^۱ ، opārtan ، اُباریدن، بلعیدن، فرو دادن
مدودوچند	'wp'lyn ^۱ d ، opārend ، اُبارند، بلعد، فرو بَرند - [۹] ^۷
مدودوچند	'wgwn ، angūn ، آن گره - [۱۱] ^۷
مدودوچند	'pt ، ōfd ، افد، شگفت - [۱۳] ^۸ ، [۲۵] ^۲
مدودوچند	'p'nyg ، upānik ، دیگر - [۳۱] ^۷
مدودوچند	'pš ، uš ، او - [۱] ^۶ ، [۳] ^۱ ، [۳] ^۲ ، [۲۵] ^۲ ؛ اوستا، مدودوچند apara
مدودوچند	'pš'n ، ušan ، اوشان، ایشان - [۲۹] ^۱
مدودوچند	'pzt' ^۱ ، apzatār ، تِباه کتده - [۵] ^۶
مدودوچند	'pzwtn ^۱ ، afzotan ، افزودن
مدودوچند	'pzp'y' ^۱ ، afzayāt ، افزایاد - [۳۱] ^۷

apēcēm , 'pceym	بی دلیل، بی منطق، بی چم - [۲۱] ^۹ [۲۵] ^۷	اپهچم
aperān , 'pyl'n	ویران - [۲۳] ^{۱۱}	اپران
apēcāk , 'pyck	اویژه - [۱۵] ^۸	اپهچاک
apēcaktar , 'pycklt	اویژه تر - [۲۱] ^۷	اپهچاکتار
ayāp , 'dwp	یا - [۵] ^۱ [۹] ^۳ [۱۱] ^۱ [۱۵] ^۷ [۱۵] ^۲	ایاپ

ā = ا

āhōk , 'hwk	آهو، عیب - [۲۹] ^۴	اهوک
ēvenak , 'dwynk	آئین - [۱۵] ^۵	ایوانک
ākās , 'k's	آگاه - [۵] ^۷	اکاس
pas , 'HL	پس - [۳] ^۸ [۵] ^۶ [۲۹] ^{۱۰}	پاس
asēnkar , 'snkl	آمنگر - [۱۹] ^۴	اسنکار
āsanxrat , 'snhik	آسن خرد، خرد عزیز - [۲۷] ^۴ اوستا، āsna xratu	اسانخرات
āškarak , 'šk'lk	آشکارا - [۲۹] ^۳	اشکاراک
āšanāk , 'šn'k	آشنا - [۱۷] ^۹ ، از ریشه اوستایی، ā + zan + ā ✓	اشاناک
ae ādur , 'adur	آذر - [۱۷] ^۷	ایدر
'twr'plnb'y-y-plwhz't'n	آذر فرنیج فرخ زادان (نام خاص)	ایدر پلنبی ی پلویز تن
ātāš , 't's	آتش - [۵] ^۳ [۹] ^۱	اتاش
ātāš gās , 't's g's	آتش گاه - [۳] ^۱ ، اوستا، ātar gātu	اتاش گاس
ātāš vahrām , 't's whlm	آتش بهرام - [۱۷] ^۵	اتاش واهرام

apšyēt , 'p'yt	باید - [۱۳] ^۷ ، [۱۳] ^۱	س-م-ر
āyāptan , 'y'ptn ^۱	آیفتن، مراد خواستن، حاجت خواستن، اوستا،	س-م-ر-ر
āyapta ,	از ریشه اوستائی، س-م-ر ، vap	س-م-ر-م-ر
āyōpt , 'y'pt	آیفت، حاجت، مراد - [۱۹] ^۱	س-م-ر-م

ل = b

dar , BB'	درگاه، پیشگاه - [۳] ^۵	د-ر
andar , BYN	اندر، در - [۳] ^۲ ، [۱۹] ^۴	ن-د
bahr , bhl	بهره - [۲۷] ^۱ ، از ریشه اوستائی، س-م-ر ، √ba]	ر-ب-ه
bakdāt , bkd't	بنداد - [۳] ^۵ ، اوستا، س-م-ر + س-م-ر -	د-ر-ب-ا-ت
dāta- baya		
bandak , bndk	بنده - [۱۵] ^۵	ر-ب-د
bandkān , bndk'n	بندگان - [۱۵] ^۳ ، [۲۱] ^۱	ر-ب-د-گ-ان
bē , BR'	به - [۱] ^۴ ، [۹] ^۲ ، [۱۵] ^۲ ، [۱۵] ^۹ ، [۱۹] ^۱ ، [۱۹] ^۶	ب-ه
bē-t , BR'-t	بتو - [۲۵] ^۹	ب-ه-ت
bastak , bstk	بسته - [۲۵] ^۶ ، [۳۱] ^۳	ب-س-ت
bastan , bstn ^۱	بستن - [۲۵] ^۴ ، از ریشه اوستائی، س-م-ر ، √baδ	ب-س-ت-ن
xvāstan , B' YHWN-in ^۱	خواستن - [۱۷] ^۷ ، (س-م-ر-م-ر)	خ-و-ا-س-ت-ان
xvāst hēnd , B' YHWN-t HWH-d	خواستند - [۳] ^۷	خ-و-ا-س-ت-ان-م-د
bāmdāi , b'md't	بامداد - [۱۵] ^{۱۰}	ب-ا-م-د-ا-ی
bār , b'l	بار، دفعه - [۱۳] ^۹	ب-ار
bār 7	هفت بار - [۲۵] ^۵	ب-ار-۷
xvai , BNPŠH	خود - [۳] ^{۱۰} ، [۱۳] ^۳ ، [۱۷] ^۹	خ-و-ا-ی
pus , BRH	پسر - [۷] ^۳ ، [۱۷] ^۸	پ-س-ر

هیرون ، bēron ، hylwn	هیرون
بُردن ، bōrtan ، hwltn ^۱ ، از ریشه اوستایی	بریدن
√ boro ، √	بریدن
درویش ، daryōš ، dlywš	درویش
دست ، dast ، dst	دست
دستوران ، dastvarān d'stwbr'n ^۱ ، [۱۳] ^۲	دستور
دیدیگر ، ditīkar ، dtykl	دیدیگر
دو ، [۷] ^۹ ، [۱۳] ^{۱۰} اوستا ،	دو
دایهیتا ، daihitya	دایهیتا
دانا ، dānāk ، d'n'k	دانا
داناگان ، dānakan ، d'n'k'n	داناگان
داشتن ، dāštan ، d'stn	داشتن
داشت ، dāšt ، d'st	داشت
دارند ، dārend ، d'lynd	دارند
دادن ، dātan ، d'tn ^۱ ، (داده)	دادن
داد ، dāt ، d't	داد
دادستان ، dāstastān ، d'tst'n	دادستان
دایواران ، dātvarān ، d'twbl'n	دایواران
این ، en ، ZNH	این
[۱۷] ^۶	
دین هرمزد (نام خاص) ، dēn ohrmazd ، dyn 'whrmzd	دین هرمزد
دادستان ، dāstastān ، DYN'	دادستان
دیوار ، divār ، dyw'l	دیوار
دوارستان ، dvārastan ، dwb'lsn ^۱ ، (واژه اهریمنی)	دوارستان
دوارست ، dvārast ، dwb'lst	دوارست
√dvar	
بُردن ، burtan ، PSKWN-tn ^۱ ، از ریشه اوستایی ، √ bar ، √	بریدن

برندو ۱۳۱۱	burci ، PSKWN-yi ^۱ ، بُرید - [۱۳]
بریدن ۱۱۱۱	buritan ، bwlyin ^۱ ، بُریدن
برند ۱۱۱۱	burēnd ، bwlynd ^۳ ، بُرند - [۱۱]
بوی ۱۱۱۱	bōy ، bwy ^۹ ، بوی - [۱۹] ، اوستا ، بُدَیَ ، baoidi
{ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ }	bundahišti ، bwndhšti ^۱ ، بندش ، بنیاد - [۲۹] ^۱ ، [۲۹] ^۴
۱۱۱۱	hun-mān ، bwn-m'n ^۶ ، بُن مارا - [۲۳]

۴ = ۵

۱۱۱۱-۴	čahārom ، ch'iwn ^۹ ، چهارم - [۱۳]
۱۱۱۱	čand ، cnd ^۱ ، چند - [۱۳] ، اوستا ، ۴ » چ ، čvat
۱۱۱۱	čegon ، cygwn ^۷ ، چگون ، چگونه - [۱۱] ^۷ ، [۳] ^۹ ، [۹] ^۳ ، [۱۹] ^۳
	[۲۱] ^{۱۰}
۱۱۱۱۱۱	čegon-mān ، cygwn-m'n ^{۱۰} ، چون مارا - [۲۵]
۱۱۱۱	čsm ، ŠYB' ^{۱۰} ، [۱۷] ^{۱۰} ، [۱۹] ^۹ ، (سودس) هیزم -
۱۱۱۱	čim ، cym ^۸ ، چم ، سبب ، دلیل - [۲۵] ^۳ ، [۲۵] ^۸
۱۱۱۱	čimih ، cymyh ^۱ ، چمی - [۲۹]
۱۱۱۱	čimiktar ، cymykil ^۲ ، چمی تر ، منطقی تر - [۳۱]
۱۱۱۱	čop ، cwp ^۳ ، چوب - [۱۱]

۵ = ۶

۱۱۱۱	pāk ، DKY' ^۸ ، [۲۳] ^۳ ، [۱۵] ^۸ ، (سو) پاک -
۱۱۱۱	darjik ، dicyk ^۷ ، درزی - [۱۹]
۱۱۱۱	دو = ۲ - [۲۹] ^۵

دو بند هشی - [۲۵] ^{۱۰}	2 bundištiḥ , 2 bwndštyh	دو بند هشی - [۲۵] ^{۱۰}
دوختن	dūxtan , dwhtn ^۱	دوختن
دوزد - [۱۹] ^۷	dōjēt , dwcyt	دوزد - [۱۹] ^۷
دوست - [۱] ^۳ ، [۱۳] ^۲ ، [۱۳] ^۶ ، اوستا -	dōst , dwst	دوست - [۱] ^۳ ، [۱۳] ^۲ ، [۱۳] ^۶ ، اوستا -
دوشتا - ، zušta ، از ریشه اوستائی $\sqrt{\text{duš}}$ ، $\sqrt{\text{zuš}}$		دوشتا - ، zušta ، از ریشه اوستائی $\sqrt{\text{duš}}$ ، $\sqrt{\text{zuš}}$
دروند ، دروند ، پرو اهریمن - [۵] ^۸ ، [۳۱] ^۳ ، [۳۱] ^۸ ،	druvand , dlwnd	دروند ، دروند ، پرو اهریمن - [۵] ^۸ ، [۳۱] ^۳ ، [۳۱] ^۸ ،
اوستا ، وندس - drvaṣ		اوستا ، وندس - drvaṣ
دروندان - [۲۱] ^۸ ، (جمع واژه بالا) ، دروندان - [۲۱] ^۸	druvandān , dlwnd'n	دروندان - [۲۱] ^۸ ، (جمع واژه بالا) ، دروندان - [۲۱] ^۸
دروگر - [۱۹] ^۵ ، drōtkar , dlwtkl		دروگر - [۱۹] ^۵ ، drōtkar , dlwtkl
دروچ - [۷] ^۲ ، [۱۵] ^۶ ، [۱۹] ^{۱۰} ، [۲۳] ^۱ ، اوستا -	druj , dlwc	دروچ - [۷] ^۲ ، [۱۵] ^۶ ، [۱۹] ^{۱۰} ، [۲۳] ^۱ ، اوستا -
دروچ ، از ریشه اوستائی $\sqrt{\text{druj}}$ ، $\sqrt{\text{druj}}$		دروچ ، از ریشه اوستائی $\sqrt{\text{druj}}$ ، $\sqrt{\text{druj}}$
دروچان - [۱۳] ^۵ ، [۳۱] ^۹ ، (جمع واژه بالا) ، دروچان - [۱۳] ^۵ ، [۳۱] ^۹ :	drujān , dlwc'n	دروچان - [۱۳] ^۵ ، [۳۱] ^۹ ، (جمع واژه بالا) ، دروچان - [۱۳] ^۵ ، [۳۱] ^۹ :
دروچ i naruši ، دروچ نروشت - [۱۵] ^۶ ،		دروچ i naruši ، دروچ نروشت - [۱۵] ^۶ ،
اوستا ، وندس - druxš yā nasuṣ		اوستا ، وندس - druxš yā nasuṣ
دوش ، بد نگرید به - dušdān , dušākāsān	duš , dwš	دوش ، بد نگرید به - dušdān , dušākāsān
دوش آگاهان - [۲۵] ^۸ ، dušākāsān , dwš'k's'n		دوش آگاهان - [۲۵] ^۸ ، dušākāsān , dwš'k's'n
دوش دان ، نادان - [۳۱] ^۹ ، dušdān , dwšd'n		دوش دان ، نادان - [۳۱] ^۹ ، dušdān , dwšd'n
دشمن - [۷] ^۵ ، [۱۳] ^۱ ، dušman , dwšmn		دشمن - [۷] ^۵ ، [۱۳] ^۱ ، dušman , dwšmn
اوستا ، وندس - duš mainyu		اوستا ، وندس - duš mainyu
دوزخ - [۲۳] ^۲ ، اوستا ، وندس - dōžxv , dwšhw		دوزخ - [۲۳] ^۲ ، اوستا ، وندس - dōžxv , dwšhw
	ačišta ahu	

ē

ēy ، یا و وحدت یا نکره است که پس از نامها می آید؛ نگرید به -

، - vācē, martē, rōcē ، واجبی،

g = گ

گیاہ - [۹]۵	geyah , gb 'h	گیاہ
مرد - [۱]۲، اوستا، گسوسویدم ، maškya، (۲۶)	mart , GBR'	مرد
فرہ - [۳۱]۷	farrah , GDH	فرہ
گجستک، ملعون - [۱]۲، [۵]۳، [۵]۸، [۷]۹	gaṣastak , gask	گجستک
[۳۱]۵ اوستا، وادی ، viṣastā، از ریشه اوستائی، وادی + وادی + vi + jaō		
گناک مینو (لقبی برای اهریمن) - [۳۱]۸ اوستا، وادی ، nra maingu	ganāk mēnōg , gn 'k mynwg	گناک مینو
گندگی - [۱۵]۲	gandik , gn 'dk	گندگی
رک: وادی ، gandkih , gndkyh - [۲۹]۱		رک
گندگی - [۲۹]۲ اوستا، وادی ، gainti	gandkih , gndkyh	گندگی
گرزمان، عرش اعلا - [۲۷]۲ اوستا، وادی ، garō domāna، از ریشه اوستائی وادی + gar	garōtamān , glwim'n	گرزمان
بمعنی «سرایدن»، وادی + dam، بمعنی «مکن»، و رویهم به معنی «مکان آواز»		
گزیدن	gazhan , geyin '۱	گزیدن
گزید - [۱۱]۸	gazet , geyt	گزید
جان - [۲۷]۴ اوستا، وادی ، gayarh، (۲۶)	jān , y'n	جان
گرد - [۱۵]۲	garī , glt	گرد
گیتانه، بگونه جسمانی - [۱۳]۵ اوستا، وادی ، gaēnā	gēgihā , gytygbyh	گیتانه
گرفت - [۲۳]۱ از ریشه اوستائی وادی + وادی ، √ goraw	giraptan , gipin '۱	گرفت
گرفتار - [۷]۴	giraptār , glpt'l	گرفتار

ج = J

ušira	جسره	ušarān ، GML'-n ، شتران - [۲۵]۴، اوستا، دوسره (جسره) ،
		(شتر)، (جسره)
jālak ، y'ik	جساک	[۱۳]۴، جاده -
jāmak ، y'mk	جسمک	[۱۹]۷، جامه -
gyw'k ، gāik	جسو	[۲۷]۴، [۲۷]۵، اوستا، جوسود، -
gātu		

و = K

vas ، KBY(R)	وشت	vas ، KBY(R) ، بسیار - [۷]۸، [۱۷]۵، [۲۱]۴، [۲۱]۹، [۲۹]۹
kapškar ، kpšik	ووسه و	[۱۹]۴، کفشگر -
xvāndan ، KRYTN-in	و (ووسه) و	خواندن (ووسه)
xvānend ، KRYTN-d	و (ووسه) و	خوانند - [۲۹]۵
Kartan, krtn	ووسه	کردن - [۳]۳، از ریشه اوستایی (ووسه) ، √ kora ، √
		(ووسه)
Kart, krt	ووسه	[۷]۶، کرد -
kart ^۱ bavet	ووسه و	کرده بود، کرده باشد - [۱۱]۴
kartakih ، krtkyh	ووسه و	کردگی - [۱۹]۸
kartārzh ، krt'lyh	ووسه و	کرداری - [۱۹]۱۰
kūst ، kwst	ووسه	کوست، سو، جانب - [۲۹]۵
katām ، kt'm	ووسه	کدام - [۱۱]۵
māndan ، KTLWN-in	ووسه و	ماندن، باقی ماندن، زیست کردن، (ووسه)
mānēt ، KTLWN-yt	ووسه و	ماند - [۹]۲
kādik ، k'dyk	ووسه و	کادی، قاضی - [۳]۹، [۱۳]۸، [۱۵]۴

kāma ، کاه	kāmak ، k'mk	کامه، میل، آرزو - [۱]⁷، اوستا، وسهده	از
ریشه اوستایی، وده {√kan			
کار - [۱۷]²، از ریشه اوستایی، وده {√kara	kār ، k'l		وسه
کره، کار ثواب - [۲۵]⁴	kirpak ، krpk		وسه
گران - [۳]² + وده			وسه و ده
گرافه گران - [۱]¹	kirpakgarān ، krpkgl'n		وریه و ده
(س-ده = س-ده) ، برخاستن، xāstan ، KYMWN-stn			دش و ده
برخیزد - [۱۵]¹¹	xēzēt ، KYMWN - yt		دش و ده
گوسپندان - [۹]⁵، (ده و ده)	gōspandān ، KYN'-n		ده و ده
گوسپند (gāospaenta ، ده و ده)			
هر - [۷]³، [۱۵]⁵، [۱۵]⁹، [۲۱]⁵، [۳۱]¹	har ، KR'		وریه
کشتی - [۲۵]²، [۲۵]⁴	kustik ، Kwstyk		وریه و ده
X = سد			
شستن، šustan ، HLLWM-ni			سد و ده
شوید - [۱۵]¹¹	šoyēi ، HLLWMN-yt		سد و ده
خران - [۲۵]⁴، اوستا، سد	xarān ، HMR'-n		ده و ده
دانستن، dānistān ، YD'YTN sin			ده و ده و ده
دانند - [۲۵]⁹	dānēnd ، YD'YTN d		ده و ده و ده
خانه - [۱۵]¹، [۲۳]⁶، از ریشه اوستایی، وده {√kan	xānak ch'nk		سه و ده
(ده و ده)، √Kan			
خرد - [۱۱]⁵، اوستا، سد	xrat ، hlt		سد و ده
خوب - [۷]⁷، [۱۷]⁴، [۱۹]⁷، [۲۱]³، [۲۹]⁸، اوستا، hvap ، ده و ده	xup ، hwp		ده و ده
خورش - [۱۷]¹، [۱۷]¹، [۹]⁵	xvārīšn ، hwīšn		ده و ده و ده

خوار - ۴۳	xvatāyān , hw'iy'n	خدایان - ۱۱۱] ۳ , ۱۱۱] ۱ , ۱۱۱] ۲
خوار - ۴۳	xvār , hw'l	خوار - ۱۱] ۹
خوار - ۴۳	xvārñh , hw'lyh	خواری - ۱۱۷] ۸ , اوستا، یج مدد ۱۱۷] ۸ , xvaŋra
خوار - ۴۳	xvāstan , hw'stn ۱	خواستن - ۱۱۹] ۲ , (۱۱۹] ۲)
خوار - ۴۳	xvāyīšn , hw'yšn	خواهش - ۱۱۹] ۵
خوار - ۴۳	xvīñh , hw'ityh	خویدی، تری، رطوبت - ۱۱۷] ۱ , اوستا،
خوار - ۴۳	xviti , hw'ityh	

۱. ی

لو - ۴۳	LK , ۱۱۷] ۸ , تو - ۱۱۷] ۸ , ۱۱۷] ۱ , ۱۱۷] ۲ , ۱۱۷] ۶	
لو - ۴۳	apāc , L'WHL	پاز، دوباره - ۱۱۷] ۳ , ۱۱۷] ۵ , اوستا،
لو - ۴۳	apā-ča , (۱۱۷] ۳)	
لو - ۴۳	L' , nē , ۱۱۷] ۵ , ۱۱۷] ۱ , ۱۱۷] ۵ , ۱۱۷] ۱ , ۱۱۷] ۶ , ۱۱۷] ۱۱	
لو - ۴۳	L' , ۱۱۷] ۵	
لو - ۴۳	amāh , LNH	ما - ۱۱۷] ۶ , ۱۱۷] ۹
لو - ۴۳	apāk , LWTH	با - ۱۱۷] ۲ , ۱۱۷] ۵ , ۱۱۷] ۳ , ۱۱۷] ۶ , ۱۱۷] ۷
لو - ۴۳	L'YN ۱ , pēš , ۱۱۷] ۷ , ۱۱۷] ۵ , اوستا، یج مدد ۱۱۷] ۵ , para	
لو - ۴۳	(۱۱۷] ۷)	
لو - ۴۳	L'YN-ū , pēštar , ۱۱۷] ۵	پیش تر - ۱۱۷] ۵
لو - ۴۳	L'YT , nēst , ۱۱۷] ۳ , ۱۱۷] ۸	نیت - ۱۱۷] ۳ , ۱۱۷] ۸
لو - ۴۳	LYLY' , šap , ۱۱۷] ۵ , ۱۱۷] ۶	شب - ۱۱۷] ۵ , ۱۱۷] ۶
لو - ۴۳	L , man , ۱۱۷] ۹ , ۱۱۷] ۶ , ۱۱۷] ۲	من - ۱۱۷] ۹ , ۱۱۷] ۶ , ۱۱۷] ۲
لو - ۴۳	LKWM , ašmāh , ۱۱۷] ۱ , ۱۱۷] ۷ , ۱۱۷] ۱ , ۱۱۷] ۶	شما - ۱۱۷] ۱ , ۱۱۷] ۷ , ۱۱۷] ۱ , ۱۱۷] ۶

۱۴۶	mamōn , m'mwn	مامون - [۳]⁶, [۷]⁷, [۹]⁸, [۱۳]⁸, [۱۵]⁴
۱۵۶	mār , m'l	مار - [۱۱]⁹, اوستا, mārca, ماسرا, ماسرا, ماسرا
	mairya	
۱۶۶	œ , MH	چه - [۱۱]¹, [۱۳]¹, [۱۵]¹, [۲۳]¹, [۲۵]³, [۳۱]¹
	[۲۷]²	
۱۷۶	œ-š , MH	چاهش, چه اورا - [۲۹]⁵
۱۸۶	œ-t , MH-t	چەت, چه ترا - [۲۹]¹
۱۹۶	māhmān , m'hm'n	میهمان, مفر, مکن - [۱]⁶, اوستا,
	maēōmna , ماسرا, ماسرا, ماسرا	
۲۰۶	saxōn , MRY'	سخن - [۲۵]¹, (ماسرا)
۲۱۶	mčnīšn , mynšn	مشتش - [۳]¹, [۲۷]⁴, اوستا,
	manap̥hē	ماناپه از ریشه اوستایی, ماسرا, ✓ man ✓
۲۱۶-۲۱۷	mčnōk , mynwk	مینو - [۱۹]¹, اوستا, ماسرا, ماسرا, ماسرا, mainyavi
۲۲۶	mayān , mdy'n	میان - [۲۹]⁷, اوستا, ماسرا, ماسرا, ماسرا, maiōyana
۲۳۶	mōzak , mwck	مرزه, کفش - [۱۹]⁶, اوستا, ماسرا, ماسرا, aōra
۲۴۶	must , mws1	مُست, درماندگی - [۱۱]⁴

I = Π

۲۵۶	xvēš , NPŠH	خویش - [۷]⁶, [۹]⁴, [۲۳]⁹, (ماسرا)
۲۵۶-۲۵۷	xvēštan , NPŠH-tn¹	خویشتن - [۱۹]¹, [۲۷]¹
۲۶۶	nasāy , ns'y	نسای - [۹]², [۹]⁶, [۲۳]³, [۲۳]⁶
۲۷۶	narōšt , nstwšt	نسرشت, پلیدی - [۱۵]⁶, [۱۵]⁹
۲۸۶	nazdist , nzds1	نخست - [۵]¹, [۱۵]⁷
۲۹۶	nazdik , nzdyk	نزدیک - [۲۳]², [۲۳]⁹
۳۰۶	namāc , nm'c	ناماز - [۱۵]¹¹, [۱۷]⁶, اوستا,

	nəmasca ، ناسچا	
ناچا	načma ، ناسچا ، اوستا، [۲۷] ^۶ ، [۲۷] ^۳ - نیمه ، nčmak ، nymk	
نوک	[۱۳] ^۶ [۱۱] ^۷ - نیکی ، nčvakih ، nywkyh	
نوک	nčvaktar ، nywktl - نیک تر، نیکوتر - [۳۱] ^۱	
نیک	nifret ، nplyt - نسیفرین - [۳۱] ^۸ ، از ریشه اوستائی، √ ni-fri ، ناسفر	
نویز	nikērtan ، ykyltān ^۱ - نگریدن	
نویز	رک: نوولم ، nkylynd ، nikērēnd ، نگزند - [۲۹] ^۴	
نویز	nišastan ، nšstān ^۱ - نشستن، (نیشستن)	
نویز	nišast ، nšst ^۱ - نشست - [۲۹] ^۶	
نیز	nizār ، nz'al ^۹ ، [۱۷] ^۹ ، از ریشه اوستائی، (نیز + ناسچا) ، √ ni+jar	
نیازمند	niyāzōmand ، ny'c'wmnd - نیازمند - [۱۹] ^۸	
نیاز	niyāzik ، ny'cyk - نیازمند - [۱۹] ^{۱۱}	

u = p

پهلوم	pahlom ، p'hlwān - برترین؛ (متن: پهلوم پهلوم) pahlom	
پهلوم	ahuvān - برترین زندگی، که به معنی وبهشت است - [۱۳] ^۴	
پهلوم	اوستا، پاهوم پاهوم ، vahistom ahōm ، [۱۵] ^۵	
پهلوم	pahrextan ، p'hlyhtn ^۱ - پرهیختن، پرهیز کردن، دوری جستن - [۱۵] ^۵	
پنج	panjom ، pncwm - پنجم - [۱۷] ^۶	
پریان	parikān ، plyk'n - پریان - [۳۱] ^{۱۰} ، اوستا، پریان (پریان) ، pairika	
پسندیدن	از ریشه اوستائی، (پسندیدن) ، √ pora ، pasandtan ، pandytn ^۱ - پسندیدن	

پسندیدن	pasandēt , psndyt [۱۷] ^۴ [۱۳] ^۸ [۹] ^۸ [۷] ^۷ - پسندید
پسندیدن	[۲۵] ^۱ [۲۱] ^۳
پسندیدن	brilan , PSKWN-(n) ^۱ ، بُریدن (بریدن)
پسندیدن	harēi , PSKWN-yi ^۱ ، بُرید - [۱۳] ^۱
پسندیدن	pat/rak , plyik ، پذیره، استقبال - [۱] ^۶
پسندیدن	pat , PWN ، به - در اکثر بندها، اوستا، دوسه upar
پسندیدن	pāktar , p'ktl ، پاک‌تر - [۱۳] ^{۱۰} [۲۱] ^۶
پسندیدن	panākūh , p'n'kyh ، پناهی - [۹] ^۵
پسندیدن	pārs , p'ls ، پارس - [۲] ^۴
پسندیدن	pātafrās , p'tpl's ، یادآفره - [۹] ^۹ [۱۱] ^۲ ، اوستا، + سده (سده) ، paiti + āfrās
پسندیدن	paiyārak , pyd'lk ، پیاره، دشمن - [۷] ^۱ ، اوستا، دوسه (دوسه) ، paiyāra ، از ریشه اوستایی، دوسه + سده √ paiti+ar
پسندیدن	pēšak , pyšk ، پیشه - [۱۹] ^۴
پسندیدن	pēšōpāy , pyšwp'y ، پیشوای - [۳] ^۹
پسندیدن	pētāk , pyt'k ، پیدا - [۲۱] ^۵
پسندیدن	pētākēni , pyt'kyayt YK ^۴ YMWN-yt ، پیدا شده است، - جدا کرده است - [۲۹] ^۶
پسندیدن	pursilan , pwrstyn ^۱ ، پرسیدن، از ریشه اوستایی، √ parāx √ parāx
پسندیدن	pursih , pwrsyh ، پُرسی - [۵] ^۱ [۳۱] ^۱
پسندیدن	purs , pwrst ، پُرس - [۵]
پسندیدن	pursiti , pwrstyt ، پُرسید - [۵] ^۳ [۷] ^۹ [۹] ^۹ [۱۳] ^۹ [۱۷] ^۶ [۲۵] ^۳ [۲۱] ^۵
پسندیدن	pošt , pwrst ، پُشت - [۱] ^۴ ، اوستا، دوسه (دوسه) ، paršti
پسندیدن	pusar , pwrst ، پُسر - [۷] ^۵ (پسر) ، اوستا، دوسه (دوسه) ، puθra ، از

ریشه اوستایی، \sqrt{pu} ، \sqrt{pu}

) - r

ramak ، lmk	رَمَه - [۹] ^۴	رَمَه
rasitan ، lsytñ ^۱	رسیدن، (رَسَیْتَن)	رَسَیْتَن
rasēnd ، lsynd	رسند - [۷] ^۴	رَسَیْنَد
rasēi ، lsyt	رسد - [۱۱] ^{۱۰} ، [۱۵] ^۹	رَسَی
rāmīšn ، l'mšn	رامش - [۷] ^۸ ، [۱۷] ^۴ ، [۲۵] ^۹ ، [۳۱] ^{۱۱} از	رَمَیْشَن
ریشه اوستایی، \sqrt{ram} ، \sqrt{ram}		
rās ، l's	راه - [۲] ^۵ از ریشه اوستایی، \sqrt{ras} ، \sqrt{ras}	رَاسَ
ray ، l'd	را، برای - [۱۳] ^۱ ، [۲۹] ^۵ ، [۳۱] ^۶ ، [۳۱] ^۷	رَای
rēš ، lyš	ریش - [۱۳] ^۲ ، اوستا، رَاشَ - rašā	رَاشَ
riman ، lyma	ریمن - [۱۵] ^۲ ، [۲۳] ^۷ ، از ریشه اوستایی،	رَیْمَن
riθ ، $\sqrt{riθ}$		
rimanžh ، lymnyh	ریمنی - [۲۹] ^۲	رَیْمَنَیْ
ruvān ، lwb'n	روان، روح - [۱] ^۳ ، اوستا، رَوَاشَ - urvan	رَوَاشَ
rošan ، lwšn	روشن - [۲۱] ^۵ ، [۲۵] ^۹ ، اوستا، رَوَاشَ - rašā	رَوَاشَ
raoxšna	از ریشه اوستایی، $\sqrt{ruš}$ ، $\sqrt{ruš}$	
rošanžh ، lwšnyh	روشنی - [۲۷] ^۲	رَوَاشَیْ
rošantar ، lwšnti	روشن تر - [۳۱] ^۲	رَوَاشَیْ
roy ، lwy	روی، چهره - [۱۵] ^{۱۱} ، اوستا، رَوَاشَ - raodanžh	رَوَاشَ
(رَوَاشَ)		

S . - u ، - s

sačitan ، scytñ^۱ ، سزیدن، اوستا، سَوَاشَ - sačaitē ، از

ریشه اوستائی، $\sqrt{\text{sač}}$	
sačeti ، scyt ، سزد - [۱۱]۵ ، [۱۳]۱۱	سز
saxōn ، shwn ، سخن - [۲۵]۱ اوستا، saṇhāna ، (س-ه) (س-ه)	سخ
sargīn ، slgyh ، سرگین، چرکین - [۱۵]۱ ، [۲۹]۲	سز
satīkar ، stykl ، سدیگر، سوم - [۹]۹ اوستا، ōrīya ،	سز
sāmānkar ، s'm'nki ، سامان گر - [۲۹]۴	سز
sāstārān ، s'st'r'n ، ساستاران - [۳۱]۱۰ اوستا، saṇh ،	سز
sāṇh (ساستار)، از ریشه اوستائی، saṇh ، $\sqrt{\text{saṇh}}$	
sčj ، syc ، آفت - [۱۹]۱۱ اوستا، iθyejāṇh ،	سز
sost ، swst ، ست - [۱]۹	سز
sōčak ، swc'k ، سوزنده - [۹]۱ از ریشه اوستائی، $\sqrt{\text{suč}}$	سز
sōčāh ، lwe'yh ، سوزندگی - [۷]۲	سز
srāyīšnīh ، sl'yšnyh ، سرایشی - [۱۷]۸ از ریشه اوستائی، $\sqrt{\text{ōrā}}$ ، $\sqrt{\text{suč}}$	سز
staxr ، st'hl ، استخر (نام خاص) - [۱]۲	سز
stari ، stli ، مات - [۳۱]۴ اوستا، statōta ،	سز
stāyīšn ، st'y šn ، ستایش - [۱۷]۱ از ریشه اوستائی، $\sqrt{\text{stu}}$ ، $\sqrt{\text{suč}}$	سز
asp ، SWSY' ، اسپ - [۹]۴ اوستا، aspa ، (س-ه) (س-ه)	سز
aspān ، SWSY'-n ، (جمع واژه بالا) اسپان - [۲۵]۴	سز

š = -u

šM ، nām ، نام - [۱]۱ اوستا، nāman ، (س-ه) (س-ه)

























veh، ŠPYL ، خوب، نیک - [۱]۳ ، [۳]۴

سز
سز

واژه نامه	۷۱
vaḥišt , whšt ، بهشت - [۲۵]۵ ، اوستا ، واژه نامه -	۷۱
vaḥišta . ahu	
graptan , 'HDWN-tn ^۱ ، گرفتن ، (واژه نامه)	۱۳۱۲۷
girēm , 'HDWN-m ، گیرم - [۱]۴	۶۱۹۳
girēnd , 'HDWN-d ، گیرند - [۲۳]۴	۵۱۹۳
girēt , 'HDWN-yt ، گیرد - [۱۷]۲ ، [۲۳]۲	۶۱۹۳
vičāram , wc'lm ، ویدچارم ، گزارش کنم ، شرح رک: [۵]۲	۶۱۹۳
vičāraihā , wcyt'lyh' ، خردمندانه - [۱۹]۲ از ریشه اوستایی ،	۶۱۹۳
√vi + ci ، واد +	۶۱۹۳
vinās , wn's ، گناه - [۹]۱ ، [۱۱]۲ ، [۱۳]۳ ، از ریشه اوستایی ،	۶۱۹۳
√vi + nas ، واد +	۶۱۹۳
vināskār , wn'sk'۱ ، گناهکار - [۱۷]۲	۶۱۹۳
vināskārān , wn'sk't'n ، گناهکاران - [۲۱]۷	۶۱۹۳
vastarg , wstlg ، بستر - [۱۵]۱۱ ، از ریشه اوستایی ،	۶۱۹۳
√vi + storə ، واد +	۶۱۹۳
višopt , wšwpt ، آشفت - [۳]۲	۶۱۹۳
سانسکریت ، वि +	۶۱۹۳
vidartan , wiltn ^۱ ، درگذشتن ، مُردن ، اوستا ، واد + [۱۳]۴ ، -	۶۱۹۳
√vi + tarə	۶۱۹۳
vitirēnd , wtylynd ، درگذشتند - [۲۳]۴	۶۱۹۳
vimārh , wym'lyh ، بیماری - [۱۹]۱۱ ، از ریشه اوستایی ،	۶۱۹۳
√vi + morə ، واد + [۱۶]۴	۶۱۹۳
vīr , wyl ، ویر - [۲۷]۴	۶۱۹۳
virāstan , wyl'stn ^۱ ، ویراستن ، از ریشه اوستایی ،	۶۱۹۳
√vi + raz ، واد + [۱۵]۴	۶۱۹۳

ویرای - [۱۹] ^۶ virāy , wyl'd	ویرای
گرفت - [۲] ^۶ g/rapt , 'HDWN-t	گرفت
۵ ، ۵ ، به (حرف اضافه) - [۱] ^۴ ، [۷] ^۱ ، [۷] ^۲ ، [۹] ^۴ ، [۱۵] ^۲ [۱۷] ^۵	به
او - [۱۹] ^۱ ، [۳۱] ^۸ oy/oi , 'LH	او
ایشان - [۹] ^۷ oysān / oisān , 'LH-s'n	ایشان
ورج ، بزرگی - [۳۱] ^۶ ، اوستا، وارچ varočanm , wlc	ورج
ورزیدن - [۱] ^۷ ، از ریشه اوستایی، وارزیدن wazitan , wlcyn ^۱ ، √varo	ورزیدن
شدن، از ریشه اوستایی، √všū ، všū , 'ZLWN-tn ^۱	شدن
شوند - [۲۳] ^{۱۱} ، [۲۳] ^۵ šavend , 'ZLWN-d	شوند
شو - [۲۹] ^{۱۰} šav , 'ZLWN	شو
بزرگ - [۲۹] ^{۱۰} ، پارسی باستان، vazraka , wlcwlg , vazraka	بزرگ
بازند، بازگردان - guzarg	بازند
واج - [۱] ^۴ ، [۱] ^۵ ، اوستا، واد vac , w'c	واج
بیش - [۳۷] ^۳ vēnišn , ywnšn ^۱	بیش
گروش، اعتقاد - [۲۵] ^{۱۰} ، از ریشه vēroiyšn , wylwyšn	گروش
اوستایی، واد + √varə , √varə	اوستایی
بیش - [۱] ^۱ ، [۳۱] ^۱ vēš , wys	بیش
ویچاردن، گزارش کردن، شرح دادن از ریشه اوستایی، واد + √vi + čar , vičartan , wc'ltn ^۱	ویچاردن
ویچارد، گزارش کند، شرح دهد - [۳۱] ^۲ vičārēt , wc'lyt	ویچارد
ویراید - [۱۹] ^۸ virāyēt , wyl'yt	ویراید

د = y

√baro، √ 	دردن 
burlan، YDLWN-in ^۱ - بُردن - از ریشه اوستایی، 	
barēnd، DLWN-d - بُرند - [۹] ^۲ ، [۹] ^۵ ، [۱۵] ^۳ ، [۲۳] ^۵	دردن 
darēi، YDLWN-yi - بُرد، [۲۳] ^۹	دردن 
burt، YDLWN-i - بُرد - [۷] ^۱	دردن 
dast، YDH - دست - [۳] ^۲ ، [۱۱] ^۳ ، [۱۳] ^۵ ، [۱۳] ^{۱۰} ، [۱۵] ^{۱۱}	دست 
[۲۳] ^۸ ، (دست)	
dātan، YH̄BWN-ra ^۱ - دادن، آفریدن، از ریشه اوستایی، √ 	دستان 
√dā (دستان)	
dah، YH̄BWN - ده - [۱۷] ^۷	دستان 
dahēnd، YH̄BWMN-d - دهند - [۱] ^۸	دستان 
dahēi، YH̄BWN-yi - دهد - [۱۷] ^{۱۰}	دستان 
dāt he، YH̄BWN-d HWH - دادی - [۱] ^۵	دستان 
rasitan'، YH̄MTWN-ti ^۱ - رسیدن، (دستان)	دستان 
rasāt، YH̄MTWN-'i - رساد، خواهد رسید - [۱۳] ^۵	دستان 
rasēi، YH̄MTWN-yi - رسد - [۱] ^۸ ، [۷] ^۴	دستان 
rasēnd، YH̄MTWN-d - رسند - [۷] ^۲	دستان 
butan، YH̄WWN-ti ^۱ - بودن، [۱] ^۷ ، (دستان)	دستان 
barāi، YH̄WWN-'i - باد، بُواد - [۳۱] ^۵ ، [۳۱] ^۶ ، [۳۱] ^۸	دستان 
bavēi، YH̄WWN-yi - بُود، باشد - [۵] ^۷ ، [۲۳] ^۶ ، [۲۵] ^۴	دستان 
būt، YH̄WWN-i - بُود - [۱] ^۲ ، [۳] ^۱ ، [۳] ^۹ ، [۲۳] ^۲ ، [۲۳] ^۶	دستان 
[۳۱] ^۴	
yahūiakān، yhwtk'n - یهودان - [۳] ^۷ ، [۳] ^۴	دستان 
gahūtān، yhwī'n ^۱ - یهودان - [۱۵] ^{۱۰}	دستان 
ēstātan، YK ^۶ YMWN-in ^۱ - ایستادن؛ فعل معین برای ساختن	دستان 

[illegible]

yātu

malan ، Y'TWN-tn^۱ ، آمدن، (۱۱۸۶)

mat ، Y'TWN-t ، آمد - [۱]

āyet ، Y'TWN-yt ، آید - [۱۵] [۲۳]

roč ، YWM ، روز - [۳] [۱۷]

S = Z

zahr ، z'hl ، زهر - [۱۱] ، اوستا، ^۱viš ، (۱۱۸۶)

an ، ZK ، آن - [۱۱]^۷ [۷]^۲ [۷]^۷ [۹]^۱ [۱۳]^۴ [۲۱]^۷
[۲۳]^۱ [۲۳]^۵ [۲۳]^۸

zaxm ، z'hm ، زخم - [۹]^۹

ozalan ، ZKTLWN-tn^۱ ، کُشتن، زدن

ozanēnd ، ZKTLWN-d ، زند، کُشد - [۹]^۷

zanīšn ، ZKTLWN-šn ، زش، زدن - [۱۱]^۲

zandik ، zn^۱dyk ، زندیک، زندیق - [۱]^۲ ، اوستا، ^۱zanda ،

zanīšn ، znšn ، زش، زدن - [۷]^۶ [۱۱]^۱

zalan ، ztn^۱ ، زدن

zat ، zt ، زد - [۳۱]^۸

zalār ، zt'l ، زدار، زنده - [۵]^۶

zīvandagih ، zywndgyh ، زندگی - [۲۳]^۲ ، از ریشه اوستایی، ^۱zēdāh ،

z'ju

zōhr ، zwhl ، زهر - [۱۹]^۹ ، اوستا، ^۱zaoθrā ،

هه ټاټټه ټولنه وړه ده په اوسني وخت.

په دې اړوند ټولنه ... په دې وړه ده په اوسني وخت ورسره.
د دې ټاټټه په اوسني وخت.

هه ټاټټه ټولنه وړه ده په دې وخت ورسره په اوسني وخت ورسره.
په دې وخت ورسره ... په دې وخت ورسره په اوسني وخت ورسره.
ټولنه ورسره په دې وخت ورسره په اوسني وخت ورسره.
په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره.
په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره.
په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره.
په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره.
په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره.
په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره.
په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره.

د دې ټاټټه په اوسني وخت ورسره په دې وخت ورسره.
په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره په دې وخت ورسره.

8 TDab ټولنه. 4 TDab also omits. 5 TDab ټولنه. 6 TDab ټولنه.
7 TDab ټولنه. 8 TDab omits. 9 TDab ټولنه. 10 TDab ټولنه. 11 TDab
ټولنه. 12 TDab ټولنه. 13 TDab ټولنه. 14-14 TDab ټولنه.
15 TDab ټولنه. 16 TDab ټولنه. 17 TDab ټولنه. 18 TDab
ټولنه. 19 TDab ټولنه. 20 TDab ټولنه. 21 TDab ټولنه. 22 TDab ټولنه.
23 TDab ټولنه. 24-24 TDab ټولنه. 25 TDab ټولنه. 26 TDab
ټولنه. 27 TDab ټولنه. 28 TDab ټولنه.

۴۷. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.
 ۴۸. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.
 ۴۹. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.
 ۵۰. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.
 ۵۱. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.
 ۵۲. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.

۵۳. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.
 ۵۴. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.

VI

۵۵. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.
 ۵۶. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.
 ۵۷. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.
 ۵۸. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.
 ۵۹. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.
 ۶۰. "سداچد" و (اوسد) سداچد. "سداچد" و (اوسد) سداچد.

47 TTab. 48 TTab. 49 TTab. 50 TTab. 51 TTab. 52 TTab. 53 TTab. 54 TTab. 55 TTab. 56 TTab. 57 TTab. 58 TTab. 59 TTab. 60 TTab.

1 TTab. 2 TTab. 3 TTab. 4 TTab. 5 TTab. 6 TTab. 7 TTab. 8 TTab. 9 TTab. 10 TTab. 11 TTab. 12 TTab. 13 TTab. 14 TTab. 15 TTab. 16 TTab. 17 TTab. 18 TTab.

7 TDab . . . 9 TDab . . . 9 TDab . . . 10 TDab . . .
 11 TDab . . . 12 TDab . . . 13 TDab . . . 14 TDab . . .
 15 TDab . . . 16 TDab . . . 17 . . . 18 TDab . . .
 19 TDab . . . 20 TDab . . . 21 TDab omits. 22 TDab . . .
 23 TDab . . . 24-25 TDab . . .
 26 TDab . . . 27 TDab . . . 28 TDab . . . 29 TDab
 also omits. 30 TDab . . . 31 TDab . . . 32 TDab . . . 33 TDab
 . . . 34 TDab . . . 35 TDab . . . 36 TDab . . .
 37 TDab . . . 38 TDab . . . 39 TDab . . . 40 TDab . . .
 41 TDab . . . 42 TDab . . . 43 TDab . . . 44 TDab . . . 45 TDab
 adds . . . 46 TDab . . .

“အသေအဝေးသို့” ဟု ဆိုသည်။ “အသေအဝေးသို့” ဟု ဆိုသည်။ “အသေအဝေးသို့” ဟု ဆိုသည်။

۱- سید محمد علی - ۲- سید احمد علی - ۳- سید محمد علی - ۴- سید احمد علی - ۵- سید محمد علی - ۶- سید احمد علی - ۷- سید محمد علی - ۸- سید احمد علی - ۹- سید محمد علی - ۱۰- سید احمد علی

1 TDeb ገፋሳይ, 2 TDeb addo ብ. 3 TDeb ሙስባርኤ, 4 TDeb ተዓምኒ.
5 TDeb ተዓምኒ, 6 TDeb ህያ.

VII

၁၂။ နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ်
 ၁၃။ နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ်
 ၁၄။ နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ်
 ၁၅။ နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ်
 ၁၆။ နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ်
 ၁၇။ နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ်
 ၁၈။ နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ်
 ၁၉။ နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ်
 ၂၀။ နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ် နေ့စဉ်

[illegible]

19 TTab ၁၅. 20 TTab ၂၃-၂၄။ 21 TTab ၄၀။ 22 TTab ၂၃-၂၄။

23-24 T¹ab — —. 25 T¹ab — —. 26 T¹ab — —. 27 T¹ab —. 28 T¹ab
— —. 29 T¹ab — —. 30 T¹ab — —. 31 T¹ab —. 32-32 T¹ab omits the follow-
ing six words. 33 T¹ab — —. 34 T¹ab — —. 35 T¹ab — —. 36 T¹ab
— —. 37 T¹ab — —. 38 T¹ab —. 39-39 T¹ab — — — —. 40 T¹ab
— — —. 41 T¹ab — — —. 42 T¹ab — —. 43 T¹ab —.
44-45 T¹ab omits. 46 T¹ab — —. 47 T¹ab — —. 48 T¹ab
— — —. 49-50 T¹ab — — — —. 51 T¹ab —.

۱. ویدیا۔ ۲. یاجور۔ ۳. سادہ۔ ۴. ایشا۔ ۵. ایشا۔ ۶. ایشا۔ ۷. ایشا۔ ۸. ایشا۔ ۹. ایشا۔ ۱۰. ایشا۔

وہ اچھے ہیں۔ سب سے زیادہ "۱۲" ہے۔ دوسرے "۱۳" اور "۱۴"۔
تیسری "۱۵" ہے۔ دوسری "۱۶" ہے۔

۱۷. ۱۸.
 ۱۹. ۲۰.
 ۲۱. ۲۲.
 ۲۳. ۲۴.
 ۲۵. ۲۶.
 ۲۷. ۲۸.
 ۲۹. ۳۰.

[illegible]